

بررسی وضعیت قطعی بودن رأی و مهلت در اعتراض شخص ثالث

مهدی حسنزاده*

چکیده

قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص رأی مورد اعتراض شخص ثالث از این نظر که آیا لازم است قطعی باشد یا رأی غیر قطعی هم قابل اعتراض شخص ثالث است، تصریحی ندارد. در این زمینه، دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متفاوت و متقابلی ارائه شده است. بیان ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی نیز در خصوص اعتراض شخص ثالث، قبل از اجرای حکم و پس از آن، نامشخص و قابل بحث است و اشکال‌های متعددی دارد. بررسی موضوع نشان می‌دهد با در نظر گرفتن جوانب مختلف، ترجیح با این است که رأی غیر قطعی را قابل اعتراض شخص ثالث ندانیم و اعتراض شخص ثالث را مختص به رأی قطعی بدانیم. ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی را هم باید بر این معنا حمل کنیم که اگر مدت زمان طولانی از اجرای حکم گذشت، به گونه‌ای که نشان‌دهنده آن باشد که شخص ثالث اگر حقی هم داشته، از آن اعراض کرده، پس از آن، اعتراض شخص ثالث پذیرفته نمی‌شود، مگر خلاف این مطلب را ثابت کند.

واژگان کلیدی: اعتراض شخص ثالث، رأی قطعی، رأی غیر قطعی، اجرای حکم، مهلت اعتراض

مقدمه

قانون آیین دادرسی مدنی در مواد ۳۶۷ و ۳۶۸، صرفاً آرای قطعی را قابل فرجام شناخته است و به موجب ماده ۴۲۶ آن قانون نیز، اعاده دادرسی، صرفاً نسبت به احکام قطعی، امکان پذیر است. اما این قانون در خصوص اعتراض شخص ثالث، تصریح به لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض یا قابل اعتراض بودن آرای غیر قطعی نکرده است. همین مسئله سبب اختلاف نظرها و تحلیل‌ها و دیدگاه‌های متفاوت و متقابل شده است. بیان مواد ۴۱۷، ۴۱۸ و ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی هم قابل تأمل است و مستند اظهار نظرهای متقابل واقع شده است.

همچنین برخلاف واخواهی، تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی که مقید به مهلت خاص شده‌اند، قانون آیین دادرسی مدنی اعتراض شخص ثالث را مقید به مهلت خاص نکرده است. با وجود این، ماده ۴۲۲ این قانون، اعلام کرده: «اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض، قابل طرح است و بعد از اجرای آن در صورتی می‌توان اعتراض نمود که ثابت شود حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد». بیان این ماده به گونه‌ای است که گویا برای اعتراض شخص ثالث، پس از اجرای حکم، محدودیت ایجاد کرده است. بیان این ماده هم نامشخص و مبهم است و اشکال‌های متعددی بر آن قابل طرح است.

در این مقاله، به دنبال اثبات این مطلب هستیم که با وجود دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متقابل در خصوص قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث، ترجیح با دیدگاهی است که اعتراض شخص ثالث را مربوط به رأی قطعی می‌داند و رأی غیر قطعی دادگاه را قابل اعتراض ثالث نمی‌داند. در خصوص ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی هم لازم است آن را حمل بر معنایی کنیم که کم‌ترین اشکال را بتوان بر آن مطرح کرد؛ به این ترتیب که قائل شویم چون اجرای حکم معمولاً در مرئی و منظر عموم انجام می‌شود، قانون‌گذار اجرای حکم را اماره بر اطلاع عموم از حکم قرار داده و در صورتی که شخص ثالث در مدتی طولانی پس از اجرای حکم، اعتراض نکند، این مطلب هم اماره اسقاط حق با ابراء و اعراض، محسوب می‌شود و شخصی که پس از چنین مدتی، اعتراض کند، لازم است خلاف این اماره را ثابت کند.

۱. بررسی لزوم یا عدم لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث

۱-۱. دیدگاه‌ها در خصوص امکان یا عدم امکان اعتراض شخص ثالث به رأی غیر قطعی

دیدگاه غالب در بین استادان و محققان دادرسی مدنی این است که اعتراض شخص ثالث، صرفاً نسبت به رأی قطعی امکان پذیر است و رأی غیر قطعی، قابل اعتراض شخص ثالث نیست (نک: مهاجری، ۱۳۸۹: ۴۱ و ۵۴؛ مهاجری، ۱۳۹۰: ۵۷۴؛ قهرمانی، ۱۳۹۳: ۱۴۵؛ زراعت، ۱۳۸۹: ۸۶۱)

و ۸۷۲؛ بهرامی، ۱۳۸۸: ۳۵۷ و ۳۷۵). این دیدگاه، در نظرهای مشورتی متعدد و همچنین آرا و نظرهای قضایی، مورد تأیید واقع شده است (نک: میرزایی، ۱۳۹۴: ۴۰۰ و ۴۰۲؛ مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۶: ۳۳۲ و ۳۳۶؛ ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶: ۲۰۵؛ مسیحی، ۱۳۸۷: ۳۱۹؛ معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸: ۲۰۵؛ متین، بی تا: ۶۰، زراعت، ۱۳۸۹: ۸۶۳؛ پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۶: ۱۵۹؛ کریم‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۱۰ و ۱۱۱).

طرف‌داران این دیدگاه، دلایلی را مطرح کرده‌اند؛ یکی از این دلایل، طریق فوق‌العاده بودن اعتراض شخص ثالث است (مدنی، ۱۳۷۵: ۲۴۸؛ ابهری، ۱۳۹۱: ۲۸۴) و اینکه طرق فوق‌العاده شکایت از رأی با طرق عادی جمع نمی‌شوند، بنابراین وقتی که رأی، غیرقطعی و قابل تجدیدنظر است، قابلیت اعتراض شخص ثالث را ندارد.

استدلال دیگر این است که گفته شده، وقتی رأیی غیرقطعی است، چه بسا با تجدیدنظرخواهی، در مرحله تجدیدنظر نقض شود و با نقض آن، نظر شخص ثالث تأمین شود (مهاجری، ۱۳۸۹: ۴۱). همچنین بر تقابل اعتراض شخص ثالث و ورود شخص ثالث، تأکید شده (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۱۵۰) و استدلال شده است که تا پیش از قطعی شدن رأی، امکان ورود شخص ثالث در مرحله وخواهی یا تجدیدنظر، وجود دارد و با امکان استیفای حقوق شخص ثالث از طریق ورود شخص ثالث، امکان اعتراض شخص ثالث وجود ندارد (نک: مدنی، ۱۳۷۵: ۲۴۸؛ قهرمانی، ۱۳۹۳: ۱۴۵ و ۱۴۶؛ ابهری، ۱۳۹۱: ۲۸۵). تقابل ورود شخص ثالث و اعتراض شخص ثالث، سبب شده است در برخی آرای قضایی، ورود ثالث شناخته شدن اعتراض شخص ثالث که پیش از حکم قطعی، اقامه شده و همچنین عکس آن، مطرح شود (نک: شهیدی، ۱۳۴۰: ۳۴؛ کریم‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۱۰ و ۱۱۱). در قانون آیین دادرسی مدنی به لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث، تصریح نشده است. با وجود این از ماده ۴۲۰ این قانون که اعلام کرده: «اعتراض اصلی باید به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رأی مورد اعتراض باشد. این دادخواست به دادگاهی تقدیم می‌شود که رأی قطعی معترض عنه را صادر کرده است...» استفاده شده که رأی مورد اعتراض شخص ثالث، لازم است قطعی باشد و به این ماده بر عدم امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی قطعی و لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث، استناد شده است (مهاجری، ۱۳۸۹: ۵۴؛ قهرمانی، ۱۳۹۳: ۱۴۵؛ مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۶: ۳۳۲).

در رأی شماره ۶۳۰ مورخ ۱۳۹۱/۸/۲۳ شعبه ۸۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران هم که به موجب دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۲۰۰۴۹۳ مورخ ۱۳۹۲/۵/۱۶ شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، تأیید شده است، اعلام شده: «نظر به اینکه دادنامه مورد اعتراض قطعیت نیافته و به دلالت

مواد ۴۲۰ و ۴۲۲ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، در اعتراض ثالث حکم معترض عنه باید دارای وصف قطعیت باشد، لذا چون دعوا مطابق قانون طرح نشده، دادگاه به استناد مواد ۲، ۴۲۰ و ۴۲۲ از قانون مرقوم قرار عدم استماع دعوی معترض ثالث را صادر و اعلام می‌دارد.

بر اساس دیدگاه مورد بحث، در صورتی که پس از صدور یک رأی غیر قطعی، شخص ثالثی مدعی باشد که آن رأی به حقوق او خلل وارد کرده است، در مهلت تجدیدنظرخواهی نمی‌تواند اعتراض ثالث کند، بلکه باید منتظر بماند، اگر محکوم‌علیه تجدیدنظرخواهی کرد، شخص ثالث می‌تواند در مرحله تجدیدنظر ورود کند و در صورت عدم تجدیدنظرخواهی و قطعی شدن رأی با سپری شدن مهلت تجدیدنظر، شخص ثالث می‌تواند نسبت به آن، اعتراض ثالث نماید (نظریه شماره ۷/۴۰۶۵ مورخ ۱۳۸۲/۵/۲۵ اداره کل حقوقی، نک: ایرانی ارباطی، ۱۳۸۶: ۲۰۵).

حال اگر شخص ثالث به رأی غیر قطعی اعتراض کند و زمان رسیدگی به اعتراض، رأی قطعی شود، گفته شده، در چنین حالتی هم نباید اعتراض شخص ثالث به جریان بیفتد، بلکه باید رد شود، چون ملاک، زمان تقدیم دادخواست است (زراعت، ۱۳۸۹: ۸۶۱؛ بهرامی، ۱۳۸۸: ۳۵۷). در وضعیت عکس این حالت، ممکن است اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی قطعی انجام شود، اما به دلایلی از قبیل پذیرفته شدن واخواهی یا تجدیدنظر خارج از مهلت به دلیل عذر موجه، رأی از قطعیت خارج شود، در خصوص چنین وضعیتی در یک رأی قضایی، اعتراض شخص ثالث موضوعاً منتفی شناخته شده و قرار رد دعوا صادر شده است (دادنامه شماره ۱۰۷۰۱۰۳۸۰۱۶۳۲۱۶۳۸۰۱۰۷ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۳۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران، نک: پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۶: ۱۵۹).

در مقابل دیدگاه کسانی که اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیر قطعی را ناممکن و قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث را لازم می‌دانستند، دسته دیگری از استادان و محققان دادرسی مدنی، اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیر قطعی را ممکن می‌دانند و به عبارت دیگر، قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث را لازم نمی‌دانند و در این خصوص به اطلاق مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی و عدم منع صریح در قانون و عدم دلالت ماده ۴۲۰ آن قانون بر لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض و اصل نسبی بودن آرای محاکم استناد شده است (شمس، ۱۳۸۷: ۴۶۶ و ۴۷۷؛ کریمی، ۱۳۸۹: ۱۹۳؛ افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۲۹۷ و ۲۹۸؛ حیاتی، ۱۳۹۰: ۲۵۷؛ کشاورز صدر، بی تا: ۸۳). در برخی از آرای قضایی نیز اعلام شده، شخص ثالث می‌تواند نسبت به هر رأیی که به حقوق او خلل وارد کند اعتراض کند و امکان ورود شخص ثالث، مانع اعتراض او نمی‌شود (حکم شماره ۱۱۶ مورخ ۲۸/۱/۲۲ شعبه ۳ دیوان عالی کشور، نک: متین، بی تا: ۵۹).

همچنین گفته شده، اعتراض شخص ثالث در مقایسه با سایر شکایات از آراء، به واخواهی نزدیکتر است؛ چون هر دو نسبت به هر رأیی امکان پذیر هستند (حیاتی، ۱۳۹۰: ۶۵۱).

وضعیت مواد قانونی مربوط به اعتراض شخص ثالث از نظر موضوع مورد بحث، مشخص نیست و نه تصریحی به لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث شده و نه به صراحت، امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیر قطعی، اعلام شده است. مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی هر رأیی را که خلل به حقوق اشخاص ثالث وارد کند، قابل اعتراض شخص ثالث اعلام کرده است و اطلاق این مواد مورد استناد دیدگاه امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیر قطعی قرار گرفته است. ولی می توان گفت این مواد در مقام بیان تمام شرایط رأی قابل اعتراض شخص ثالث نیستند تا عدم قید «قطعی» در این مواد، مستند نظر به عدم لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث و امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیر قطعی قرار گیرد، بلکه این مواد در مقام بیان گستردگی دامنه شمول رأی قابل اعتراض شخص ثالث از نظر مرجع صدور آن و مصادیق آرا از جهت احکام و قرارها هستند.

در مقابل، قید «قطعی» در ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی نمی تواند سبب شود این ماده، مستند محکمی برای دیدگاه لزوم قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث باشد؛ چون همان طور که گفته شده، این قید در تأیید این نظر است که مرجع صالح برای اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی مرحله تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر است، حتی اگر رأی دادگاه تجدیدنظر بر تأیید رأی دادگاه بدوی باشد (شمس، ۱۳۸۷: ۴۷۷).

به عبارت دیگر، قانون گذار در این ماده، قید «قطعی» را برای تعیین مرجع صالح برای اعتراض شخص ثالث آورده است در جایی که رأی مورد اعتراض، رأی قطعی مرحله تجدیدنظر در تأیید رأی بدوی است؛ چون در جایی که دادگاه تجدیدنظر، رأی بدوی را تأیید می کند، رأی اصلی در مرحله بدوی صادر شده است و رأی دادگاه تجدیدنظر صرفاً تأیید آن است، بنابراین، ممکن است تصور شود که در چنین مواردی، اعتراض شخص ثالث در دادگاه بدوی انجام شود. ولی این ماده، به اعتبار تأییدی که در دادگاه تجدیدنظر انجام شده، رأی مورد اعتراض را منتسب به دادگاه تجدیدنظر هم می داند و صرفاً دادگاه تجدیدنظر را مرجع اعتراض شخص ثالث نسبت به چنین رأیی، معرفی می کند. دلیل این حکم هم این است که به هر حال، رأی مورد بحث، با تأیید دادگاه تجدیدنظر، قطعی شده است و به دادگاه تجدیدنظر نسبت داده می شود و اگر اعتراض به این رأی در دادگاه بدوی، پذیرفته شود، مستلزم امکان رسیدگی و نقض رأیی برای دادگاه بدوی فراهم می شود که به تأیید دادگاه تجدیدنظر رسیده است و چنین مطلبی برخلاف سلسله مراتب مراجع قضایی و لزوم رعایت تفوق و

برتری مراجع درجه بالاتر است.

مسئله مؤثر در پذیرش یا عدم پذیرش امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، وضعیت تنافی یا عدم تنافی اعتراض شخص ثالث با ورود شخص ثالث است. می دانیم که به موجب ماده ۱۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی شخص ثالث می تواند در مرحله تجدیدنظر وارد دعوا شود، حال این سؤال مطرح است که شخص ثالثی که یک رأی صادر شده در مرحله بدوی را مخل حقوق خود می داند، وقتی می تواند از طریق ورود شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر اقدام کند و به دفاع از حقوق خود بپردازد، آیا با وجود چنین راهی، می توان پذیرفت که طریق اعتراض شخص ثالث هم به روی این فرد باز باشد؟ طرف داران دیدگاه عدم امکان اعتراض شخص ثالث - به شرحی که پیش از این گذشت - قائل به تنافی امکان ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر با پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی هستند.

مبنای چنین منافاتی، عدم امکان برقراری راه های متعدد قانونی برای رسیدن به یک هدف و لزوم اکتفا به یک طریق برای هر هدف است. اما چنین مبنایی، ممکن است مورد خدشه و انتقاد واقع شود به اینکه دلیلی نمی تواند اقامه شود بر اینکه همیشه و در همه موارد، لازم باشد به یک طریق برای رسیدن به یک هدف، اکتفا کنیم و از تهیه طرق متعدد، اجتناب کنیم. در عمل هم مصادیق و نمونه هایی در قوانین داریم که برای یک هدف، طرق متعدد، وضع شده است؛ مانند اختیارات متعدد در قراردادها که همه آن ها طرفی هستند برای فسخ عقد، یا طرق متعدد شکایت از آرا که همه آن ها راه هایی هستند برای بررسی رأی صادر شده و نقص آن، یا دعاوی اصل حق و مالکیت و دعاوی تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت، یا تعرض به سند عادی با اظهار تردید یا انکار یا ادعای جعل.

علاوه بر اینکه اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی برای شخص ثالث، مزایایی دارد که ورود او در مرحله تجدیدنظر، آن مزایا را ندارد و ورود شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر نمی تواند به طور کامل تأمین کننده حقوق شخص ثالث باشد به نحوی که او را از اعتراض شخص ثالث کاملاً بی نیاز کند. توضیح اینکه با ورود شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر، به دعوی شخص ثالث در همان مرحله تجدیدنظر رسیدگی می شود و رأی مرحله تجدیدنظر هم قطعی است، بنابراین، شخص ثالث، مرحله رسیدگی در دادگاه بدوی و رسیدگی دو مرحله ای را از دست می دهد و به دعوی او فقط در یک مرحله در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی می شود. اما با اعتراض شخص ثالث به رأی مرحله بدوی، دعوی معترض ثالث در همان دادگاه بدوی صادرکننده رأی رسیدگی می شود و رأی مرحله بدوی قابل تجدیدنظر خواهد بود، بنابراین، در این حالت به دعوی شخص ثالث هم در مرحله بدوی و هم تجدیدنظر رسیدگی می شود و او می تواند از مزایای رسیدگی دو مرحله ای به دعوی، بهره مند

شود. در تفسیر مقررات، لازم است به انصاف توجه شود (خدابخشی، ۱۴۰۰: ۱۲۰) و پذیرفتن امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، از این نظر که فرصت رسیدگی به ادعای شخص ثالث در مرحله نخستین دادرسی را فراهم می‌کند با انصاف، سازگارتر است. از طرف دیگر، می‌توان گفت برقراری طرق متعدد برای رسیدن به یک هدف، حالت غالب نیست و در موارد خاصی در قانون، پیش‌بینی شده است و در موضوع مورد بحث هم اگر قانون‌گذار تصریح به امکان اعتراض شخص ثالث به رأی غیرقطعی کرده بود، امکان انتقاد از آن به دلیل امکان ورود ثالث در مرحله تجدیدنظر وجود نداشت، اما در وضعیت کنونی که با عدم صراحت قانون در این خصوص مواجه هستیم، امکان ورود شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر که مورد تصریح قانون (ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی) واقع شده، می‌تواند متمسکی باشد برای استدلال بر عدم امکان اعتراض شخص ثالث بر رأی غیرقطعی. علاوه بر اینکه برقراری طرق متعدد برای یک هدف نیز لازم است مبنا و منطوق و دلایلی داشته باشد که ضرورت چنین مطلبی را توجیه نماید و از طرف دیگر این کار موجب اشکالات و وضعیت‌های بحث‌برانگیز و پیچیده شدن امور نشود.

۱-۲. اثر پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی

با فرض پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، در صورتی که رأی غیرقطعی بدوی، حکم غیابی باشد و هم مورد اعتراض شخص ثالث واقع شود و هم محکوم‌علیه غایب نسبت به آن و خواهی کند، مشکلی در عمل پیش نمی‌آید؛ چون در این فرض، هم مرجع اعتراض شخص ثالث و هم مرجع و خواهی، همان دادگاه صادرکننده حکم است و اعتراض شخص ثالث و خواهی محکوم‌علیه به صورت توأم در آن مرجع رسیدگی می‌شود (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۳۱۲). ولی اگر هم‌زمان با اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، محکوم‌علیه نسبت به آن تجدیدنظر خواهی کند، در این صورت چون مرجع اعتراض شخص ثالث، دادگاه صادرکننده رأی و مرجع رسیدگی به تجدیدنظر خواهی، دادگاه تجدیدنظر استان است، این سؤال مطرح می‌شود که وضعیت رسیدگی به این دو شکایت، چگونه است؟ گفته شده، در چنین صورتی ممکن است دادگاه بدوی، به دلیل خللی که رأی به حقوق شخص ثالث وارد کرده، آن را نقض کند و دادگاه تجدیدنظر آن را تأیید کند، بنابراین، احتمال صدور آرای متعارض وجود دارد و با سکوت قانون، اگر نپذیریم که دادگاه تجدیدنظر، تا صدور رأی قطعی در خصوص اعتراض شخص ثالث، قرار اناطه صادر کند، باید بپذیریم که در صورت صدور آرای متعارض، امکان اعاده دادرسی با تفسیر موسع بند ۴ ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی وجود داشته باشد (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۲۹۹).

به نظر می‌رسد در چنین حالتی، توقف رسیدگی دادگاه تجدیدنظر تا تعیین تکلیف اعتراض

شخص ثالث را باید بپذیریم؛ زیرا ملاک ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی اقتضای همین مطلب را دارد و حکم مقرر در تبصره ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی هم بیانگر این قاعده است که اگر یک رأی موضوع دو شکایت قرار گیرد، رسیدگی در دادگاه صادرکننده رأی مورد شکایت، مقدم است و رسیدگی در دادگاه دیگر، لازم است متوقف شود تا تکلیف شکایت انجام شده در دادگاه صادرکننده رأی، مشخص شود. این ترتیب و راه حلی منطقی است؛ چون در صورت نقض رأی در مرجع صادرکننده آن، شکایت دیگر در مرجع دیگر، منتفی می‌شود.

مطلب دیگر اینکه با فرض پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، در صورتی که محکوم‌علیه از رأی صادره تجدیدنظرخواهی کرده باشد، این سؤال مطرح است که آیا شخص ثالثی که مدعی خلل به حقوق خود است، می‌تواند در مرحله تجدیدنظر، اعتراض شخص ثالث کند؟ برخی از استادان و محققان دادرسی مدنی، با وجود پذیرفتن امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، اما در خصوص فرض یادشده، اعلام کرده‌اند، شخص ثالث می‌تواند در مرحله تجدیدنظر ورود کند یا صبر کند و پس از صدور رأی مرحله تجدیدنظر، اعتراض شخص ثالث نماید (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۲۹۸؛ حیاتی، ۱۳۹۰: ۲۵۸). این حقوق‌دانان، استدلالی مطرح نکرده‌اند، ولی از سخن ایشان چنین فهمیده می‌شود که به خاطر امکان ورود شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر، اعتراض شخص ثالث در این مرحله را امکان‌پذیر ندانسته‌اند. این در حالی است که اگر امکان ورود شخص ثالث، مانع اعتراض شخص ثالث باشد، فرقی بین قبل از تجدیدنظرخواهی از رأی و بعد از آن نیست و اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی بدوی، پیش از تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه هم نباید پذیرفته شود.

به نظر می‌رسد اگر قائل به تنافی بین امکان ورود شخص ثالث و اعتراض شخص ثالث نباشیم و اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی را بپذیریم، در صورت تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه از رأی، اعتراض شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر را هم باید بپذیریم. از نظر چگونگی رسیدگی به اعتراض شخص ثالث و تجدیدنظرخواهی، این حالت هم مانند حالتی است که اعتراض شخص ثالث و تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه به صورت هم‌زمان انجام می‌شود یا ابتدا شخص ثالث اعتراض می‌کند و سپس محکوم‌علیه تجدیدنظرخواهی می‌کند.

در خصوص اعتراض شخص ثالث در مرحله فرجام‌گفته شده، معترض ثالث دادخواست اعتراض خود را به دیوان عالی کشور تقدیم می‌کند تا رسیدگی به فرجام‌خواهی متوقف شود و دادخواست اعتراض شخص ثالث برای رسیدگی به دادگاه صادرکننده رأی، ارسال گردد (حیاتی، ۱۳۹۰: ۲۵۸). از نظر این بحث، فرقی بین اعتراض شخص ثالث در مرحله فرجام و اعتراض شخص ثالث در مرحله

تجدیدنظر، وجود ندارد. بنابراین باید بر این اعتقاد بود که در صورتی که دادخواست اعتراض شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر، تقدیم شود، لازم است رسیدگی مرحله تجدیدنظر تا تعیین تکلیف اعتراض شخص ثالث، متوقف شود. در خصوص مرجع تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث در این حالت می توان گفت، اصل این است که دادخواست اعتراض شخص ثالث به دادگاه صادرکننده رأی داده شود و گواهی تقدیم چنین دادخواستی به دادگاه تجدیدنظر برای توقف رسیدگی، تحویل شود. اما اگر معترض ثالث، دادخواست خود را به دادگاه تجدیدنظر تقدیم کرد، دادگاه تجدیدنظر با توقف رسیدگی، دادخواست اعتراض شخص ثالث را به دادگاه صادرکننده رأی ارسال می کند.

در صورت پذیرش امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، این سؤال نیز مطرح است که آیا شخص ثالث می تواند از هر دو روش استفاده کند، در خصوص این سؤال به نظر می رسد امکان استفاده از هر دو شیوه، قابل قبول نیست؛ زیرا شخص ثالث ادعا دارد که رأی صادر شده به حقوق او خلل وارد کرده، بنابراین او می تواند نسبت به آن رأی، اعتراض کند یا در مرحله تجدیدنظر وارد شود. موضوع اعتراض و ورود در چنین وضعیتی یک مطلب است و همان طور که یک دعوا با دو دادخواست، قابل اقامه نیست و در صورت چنین اتفاقی، با ایراد امر مرتبط (بند ۲ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی) دادخواست دوم قابل رسیدگی نخواهد بود، بلکه آن دعوا با دادخواست نخست، رسیدگی می شود، شخص ثالث هم در فرض مورد بحث، می تواند یکی از دو روش (اعتراض شخص ثالث و ورود شخص ثالث) را انتخاب کند و هر کدام را که اقدام کرد، ادعای او با همان طریق، قابل رسیدگی خواهد بود. امکان استفاده شخص ثالث از هر دو شیوه (اعتراض شخص ثالث و ورود شخص ثالث) مستلزم رسیدگی موازی به یک دعوا در دو مرجع (بدوی و تجدیدنظر) یا تکرار رسیدگی به یک دعوا است که در هر دو حالت، علاوه بر اینکه چنین کاری بیهوده و غیرمنطقی است، می تواند منجر به صدور آرای متعارض در یک موضوع شود.

مباحثی که در این قسمت در خصوص اثر پذیرش امکان اعتراض شخص ثالث به رأی غیرقطعی مطرح شد، نشان دهنده این است که پذیرش این مطلب، سبب طرح مباحث و موضوعات و حالت هایی می شود که تعیین راه حل مشخص در خصوص آن ها به آسانی امکان پذیر نیست و می تواند موجب ارائه دیدگاه ها و ایجاد رویه های متعارض شود، در حالی که در فرض عدم پذیرش امکان اعتراض شخص ثالث به رأی غیرقطعی، از این مباحث و موضوعات و دیدگاه ها و رویه های متعارض، جلوگیری می شود. همین مطلب می تواند عاملی برای ترجیح دیدگاه عدم امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی شود، به ویژه اینکه اموری که ضرورت پذیرش اعتراض شخص ثالث به رأی غیرقطعی را توجیه نماید، به نظر نمی رسد.

۲. زمان اعتراض شخص ثالث

۲-۱. اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم

قانون آیین دادرسی مدنی برای اعتراض شخص ثالث مهلتی شبیه آنچه برای سایر شکایات (واخواهی، تجدیدنظر، اعاده دادرسی و فرجام) از آرا مقرر کرده، وضع نکرده است. استادان و محققان دادرسی مدنی دلیل این مطلب را چنین بیان کرده‌اند که اگر مهلت خاص برای شکایت از رأی مقرر شود لازم است از تاریخ ابلاغ آن باشد و رأی به اشخاص ثالث، ابلاغ نمی‌شود، بنابراین قانون‌گذار مهلت خاصی برای اعتراض شخص ثالث مقرر نکرده است (نک: متین دفتری، ۱۳۸۱: ۱۵۶؛ مردانی و بهشتی، ۱۳۸۹: ۲۰۶؛ واحدی، ۱۳۷۸: ۲۷۴؛ حیاتی، ۱۳۹۰: ۲۶۰). با توجه به عدم تعیین مهلت خاص برای اعتراض شخص ثالث، شخص ثالث می‌تواند بدون مهلت خاص نسبت به رأی که مدعی اخلال آن به حقوق خود باشد، اعتراض کند، حتی اگر رأی به او ابلاغ شده یا مطلع شده باشد (بهرامی، ۱۳۸۸: ۳۵۷). به‌طور مثال اگر رأی علیه اصیل (موکل) صادر شود و این رأی به نماینده (وکیل) ابلاغ شود، نماینده می‌تواند هر زمان اصالتاً به این رأی اعتراض کند (شمس، ۱۳۸۷: ۴۷۵).

نکته مهم‌تر اینکه برخلاف سایر شکایات که مربوط به اصحاب دعوا هستند، اعتراض شخص ثالث مربوط به شخصی است که جزء اصحاب دعوا نبوده است. در سایر شکایات، در صورتی که محکوم‌علیه اعتراض نکند، در شرایطی حق اعتراض به رأی را از دست می‌دهد که در مراحل قبلی، جزء اصحاب دعوا بوده و چه بسا دفاعیات لازم را از خود به عمل آورده و دلایل و استدلال‌های خود را ارائه کرده است. اما اعتراض شخص ثالث، راه اعتراض شخص ثالثی است که در مراحل رسیدگی، جزء اصحاب دعوا نبوده و ادله و استدلال و دفاعیاتی از جانب او ارائه نشده و چه بسا اصلاً از دادرسی بی‌خبر بوده است. بنابراین، اعتراض شخص ثالث، راهی است که شخص ثالث، با در پیش گرفتن آن، برای نخستین بار فرصت ارائه ادله و استدلال و دفاعیات خود را می‌یابد، به عبارت دیگر، اعتراض شخص ثالث، برای شخص ثالث، مرحله ابتدایی دادرسی و مانند تقدیم دادخواست بدوی برای خواهان دعوی بدوی است. بر این اساس، محروم شدن شخص ثالث از اعتراض شخص ثالث، بسیار متفاوت از محروم شدن محکوم‌علیه از سایر شکایات است و به همین دلیل قانون‌گذار نمی‌تواند مانند سایر شکایات، اعتراض شخص ثالث را مقید به مهلت خاصی کند، در غیر این صورت مانند این است که اقامه دعوی بدوی خواهان را محدود به مهلت خاصی کرده باشد.

البته وضعیت اعتراض شخص ثالث از این نظر با واخواهی شباهت دارد؛ چون واخواهی نیز مربوط به محکوم‌علیه است که در جلسات دادرسی حضور نداشته و از خود دفاع کتبی هم نکرده و اخطاریه نیز به او ابلاغ واقعی نشده است (ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی). به همین خاطر،

قانون‌گذار، واخواهی محکوم‌علیه غایب را نیز در خارج از مهلت مقرر، در صورتی که محرز شود از حکم غیابی بی‌اطلاع بوده می‌پذیرد (تبصره ۱ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی). اما تفاوت اعتراض شخص ثالث با واخواهی در این است که برخلاف اعتراض شخص ثالث، واخواه، جزء اصحاب دعوا و طرف دعوا بوده است، به همین خاطر، قانون‌گذار در واخواهی هم ابتدا مانند سایر شکایات، مهلت مقرر کرده (متن ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی و ابتدای تبصره ۱ آن)، ولی در ادامه، حق واخواهی محکوم‌علیه غایب در صورت عدم اطلاع از حکم غیابی در فرض ابلاغ قانونی حکم را بیان کرده است (ادامه تبصره ۱ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی).

با وجود آنچه گفته شد، در خصوص اعتراض شخص ثالث، لازم است توجه شود که اقتضای استحکام آرای صادره و ثبات روابطی که بر مبنای آن‌ها ایجاد می‌شود، این است که سعی شود مقررات به گونه‌ای باشد که آرا، جز در موارد ضروری، در معرض تزلزل و نقض قرار نگیرند. بر این اساس، بی‌وجه و غیرمنطقی نخواهد بود اگر قانون‌گذار برای شخص ثالثی که رأی به او ابلاغ می‌شود^۱ یا از رأی مطلع می‌شود، مهلتی قرار دهد که در آن مهلت اگر می‌خواهد اعتراض خود را اعلام کند. البته در این صورت قانون‌گذار می‌تواند مهلتی بیشتر از سایر شکایات، به طور مثال یک یا دو ماه مقرر نماید.

ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی از اجرای حکم، سخن به میان آورده است و به نحوی برای اجرای حکم، خصوصیت قائل شده و سعی کرده آن را نقطه عطفی در اعتراض شخص ثالث قرار دهد. ظاهر این ماده این است که اعتراض شخص ثالث تا پیش از اجرای حکم، با محدودیتی مواجه نیست، ولی پس از اجرای حکم، با محدودیت روبه‌رو می‌شود.

ممکن است گفته شود، دلیل توجه قانون‌گذار به اجرای حکم در ماده مورد بحث، این است که تا وقتی که حکمی اجرا نشده است، بررسی آن در پی اعتراض به آن، که ممکن است به نقض حکم بینجامد، با مانعی مواجه نیست، ولی پس از اجرای حکم، در صورتی که در اثر بررسی حکم به دنبال اعتراض به آن، حکم نقض شود، ما با مسئله بازگرداندن عملیات اجرایی مواجه هستیم که چه بسا با دشواری‌هایی روبه‌رو باشد. ولی این نکته اگرچه مطلب قابل توجهی است، اما اهمیت آن در حدی نیست که در اصل امکان یا عدم امکان شکایت از رأی، اثرگذار باشد و به نوعی بتواند مبنای تعیین

۱. یکی از مصادیق ابلاغ رأی به شخص ثالث در جایی است که دعوا توسط یا به طرفیت نماینده اصحاب دعوا رسیدگی می‌شود. در چنین مواردی رأی به نماینده ابلاغ می‌شود که خود او نسبت به آن رأی، ثالث به حساب می‌آید و اگر رأی را مخل به حقوق خود بداند می‌تواند به عنوان شخص ثالث نسبت به آن اعتراض نماید. رویه قضایی می‌تواند ابلاغ رأی به شخص ثالث به درخواست یکی از طرفین آن را نیز مجاز و معمول نماید.

مهلت شکایت از رأی قرار گیرد. همان طور که موضوع شکایت‌های فرجام و اعاده دادرسی، آرا و احکام قطعی است و قطعی بودن رأی، مستلزم لزوم اجرای آن است، در عین حال، مسئله اجرای رأی و حکم، مانع درخواست فرجام یا اعاده دادرسی نسبت به آن نمی‌شود، بلکه صرفاً در مواردی و با شرایطی، ممکن است اجرای حکم مشروط به اخذ تأمین از محکوم‌له شود یا با اخذ تأمین از محکوم‌علیه، اجرای حکم متوقف شود (مواد ۳۸۶، ۳۸۹ و ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی). در اعتراض شخص ثالث نیز، به موجب ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی اعتراض شخص ثالث، مانع اجرای حکم نمی‌شود، مگر زیان ناشی از اجرای حکم، قابل جبران نباشد، که در این صورت، دادگاه به درخواست معترض و با اخذ تأمین مناسب، اجرای حکم را برای مدت معین به تأخیر می‌اندازد.

علاوه بر اینکه در موارد متعددی ممکن است لازم شود عملیات اجرایی حکمی که اجرا شده، بازگردانده شود که یکی از آن موارد، جایی است که حکم اجرا شده، در پی شکایت از آن و در رسیدگی مجدد، نقض شود.

نقش اجرای حکم در ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی می‌تواند چنین تحلیل شود که همان طور که پیش از این گذشت، مبنای مقید نشدن اعتراض شخص ثالث به مهلت خاص، عدم ابلاغ رأی به شخص ثالث و عدم اطلاع او، اعلام شده است، ولی مرحله اجرای حکم دارای این خصوصیت است که غالباً همراه با اتفاقاتی است که در مرئی و منظر عموم، انجام می‌شود و به این ترتیب، سبب اطلاع عمومی افراد می‌شود. این در حالی است که امور مختلف مراحل دادرسی به‌گونه‌ای انجام می‌شود که به‌طور معمول، اشخاصی غیر از اصحاب دعوا، از دادرسی باخبر نمی‌شوند. بنابراین، در عمل اگر منطقی و قابل قبول است که عدم اطلاع اشخاص ثالث از دادرسی و آرای آن را تا پیش از اجرای حکم بپذیریم، اما با اجرای حکم و اطلاعی که با اجرای حکم برای عموم ایجاد می‌شود، اماره‌ای بر اطلاع هر شخص ثالث ایجاد می‌شود که می‌تواند نقطه عطف شدن اجرای حکم و محدود شدن اعتراض شخص ثالث پس از اجرای حکم را توجیه کند.

ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی اعتراض شخص ثالث را در دو مقطع در نظر گرفته و مطرح کرده است؛ اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم و بعد از اجرای حکم. با توجه به اینکه اجرای حکم، فرایندی است که با درخواست محکوم‌له و صدور اجرائیه شروع می‌شود و با اخذ محکوم‌به و صورتجلسه آن، پایان می‌یابد و می‌تواند مدتی طول بکشد، این سؤال مطرح است که منظور از اجرای حکم در ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی چیست؟ برخی از محققان، اجرای حکم در این ماده را ناظر به اجرای مدلول حکم و پایان عملیات اجرایی و استیفای محکوم به دانسته‌اند (مهاجری، ۱۳۸۹: ۶۴؛ مهاجری، ۱۳۹۰: ۵۷۹؛ زراعت، ۱۳۸۹: ۸۷۸).

سؤال دیگر این است که آیا اجرای حکم در این ماده، صرفاً ناظر به اجرای حکم توسط دادگاه بر اساس مقررات اجرای احکام مدنی است یا اجرای حکم که به صورت ارادی توسط خود محکوم‌علیه انجام می‌شود و اجرای توافقی را هم دربر می‌گیرد؟ در پاسخ به این سؤال، لازم است به مبنای توجه قانون‌گذار به اجرای حکم در ماده مورد بحث توجه شود. اگر مبنای اشکالات و دشواری‌های بازگرداندن اجرای حکم باشد، در این خصوص، فرقی بین اجرای حکم توسط دادگاه و اجرای حکم به اراده خود محکوم‌علیه نیست. اما اگر مبنای نقش اجرای حکم در اطلاع‌رسانی و آگاه شدن اشخاص ثالث باشد، وضعیت اجرای حکم توسط دادگاه با اجرای حکم با اراده محکوم‌علیه متفاوت است و اجرای حکم به اراده محکوم‌علیه همان نقش اجرای حکم توسط دادگاه را ندارد.

۲-۲. اعتراض شخص ثالث پس از اجرای حکم

در ماده ۵۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) چنین آمده بود: «ممکن است اعتراض تاروز اجرای حکم معترض علیه بشود و بعد از اجرای حکم معترض علیه نیز شخص ثالث می‌تواند اعتراض نماید مگر اینکه ثابت شود که حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به‌جهتی از جهات قانونی ساقط شده است»، ولی قانون‌گذار در ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی کنونی (مصوب ۱۳۷۹) در بیانی متفاوت اعلام کرده است: «اعتراض شخص ثالث قبل از اجرای حکم مورد اعتراض، قابل طرح است و بعد از اجرای آن در صورتی می‌توان اعتراض نمود که ثابت شود حقوقی که اساس و مأخذ اعتراض است به‌جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد». از مقایسه عبارت این دو ماده، به خوبی معلوم است که برخلاف ماده ۵۸۷ که اثبات سقوط حق مبنای اعتراض را لازم دانسته، ماده ۴۲۲ اثبات عدم سقوط حقی که مبنای اعتراض است را ضروری شناخته است. به این ترتیب بار اثبات سقوط حق مبنای اعتراض، از طرفین رأی مورد اعتراض برداشته شده و به‌جای آن، بار اثبات عدم سقوط حق مبنای اعتراض، بر معترض ثالث گذاشته شده است (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۳۱۱). در نتیجه برخلاف ماده ۵۸۷ که به‌موجب آن، اصل بر پذیرش اعتراض شخص ثالث پس از اجرای حکم بود مگر سقوط حق مبنای اعتراض، ثابت می‌شد، بر اساس ماده ۴۲۲، اصل بر عدم پذیرش اعتراض شخص ثالث بعد از اجرای حکم است، مگر معترض ثالث، عدم سقوط حق مبنای اعتراض را ثابت کند (نظریه مشورتی شماره ۷/۲۴۹ مورخ ۱۳۸۶/۱/۲۷ اداره کل حقوقی، نک: میرزایی، ۱۳۹۴: ۴۰۶ و ۴۰۷). بنابراین، ماده ۴۲۲ اثر جدی‌تری بر اجرای حکم مورد اعتراض شخص ثالث، مترتب کرده است.

استادان و محققان دادرسی مدنی، حکم ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی را که اثبات عدم سقوط حق مبنای اعتراض را به‌عنوان شرط پذیرش اعتراض شخص ثالث پس از اجرای حکم، مقرر

کرده است، مورد انتقاد قرار داده‌اند و اعلام کرده‌اند، عدم سقوط حق، نیاز به اثبات ندارد، بلکه سقوط حق، احتیاج به اثبات دارد (مهاجری، ۱۳۸۹: ۶۳؛ مهاجری، ۱۳۹۰: ۵۷۹؛ افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۳۱۱).

به نظر می‌رسد عبارت ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی در قسمتی که از اثبات عدم سقوط حق، سخن گفته، اشکال دارد؛ چون در اختلاف بر سر بقا یا سقوط یک حق، اصل عدم سقوط و همچنین استصحاب وجود حق، اقتضا دارد که طرفی که سقوط حق را مطرح می‌کند، مدعی به حساب آید و او باید سقوط حق را ثابت کند، اما طرفی که بقای حق را مطرح می‌کند، منکر محسوب می‌شود و نمی‌توان از او خواست، عدم سقوط حق را ثابت کند. علاوه بر آن، اثبات عدم سقوط حق، در عمل چگونه امکان‌پذیر است؟ سقوط حق به سبب عوامل متعددی انجام می‌شود که یکی از آن‌ها ابراء است. ابراء با قصد صاحب حق و اعلام چنین قصدی محقق می‌شود، حال چگونه فرد می‌تواند ثابت کند که هیچ یک از عوامل سقوط حق، از جمله ابراء، محقق نشده است؟ در دادرسی ممکن است اثبات عدم‌های محدود و مقید را با اثبات لوازم آن انجام داد. به‌طور مثال یک شخص می‌تواند با اثبات اینکه در فلان روز و فلان ساعت در فلان مکان بوده است، ثابت کند پس در آن روز و آن ساعت در فلان مکان دیگری که موضوع اختلاف است نبوده است، اما عدم‌های وسیع و گسترده از قبیل عدم سقوط حق، قابل اثبات نیستند. نهایت اینکه شخص بتواند عدم تحقق برخی از عوامل سقوط حق در زمان‌های خاص را ثابت کند، ولی وقتی نتواند عدم همه عوامل سقوط حق در تمام مدت مورد اختلاف را ثابت کند، اثبات عدم‌های جزئی فایده‌ای ندارد.

بنابراین، اگر قصد قانون‌گذار در ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی این بوده که معترض ثالث، ثابت کند که بعد از ایجاد حق، هیچ یک از عوامل سقوط حق، از جمله ابراء و اعراض، اتفاق نیفتاده است، این تکلیف به «ما لایطاق» و کاری نشدنی است. این اشکال بر بیان ماده ۵۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) وارد نبود، چون در آن ماده، اثبات سقوط حق بر طرفین رأی مورد اعتراض، قرار داده شده بود و سقوط حق امری وجودی است که مشکلی از جهت قابلیت اثبات ندارد. اشکال دیگری که در خصوص قسمت دوم ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی مطرح شده این است که این ماده، امکان اعتراض شخص ثالث را منوط به اثبات عدم سقوط حق مبنای آن کرده است که این مستلزم یک رسیدگی مستقل به‌موجب یک پرونده جدا است (مهاجری، ۱۳۸۹: ۶۳). این ایراد هم به نظر می‌رسد وارد است، چون صرف‌نظر از قابل اثبات نبودن عدم سقوط دعوا، اگر چنین مطلبی قابل اثبات باشد، مستلزم یک دادرسی کامل و مفصل است. بنابراین برای به جریان افتادن اعتراض شخص ثالث، لازم است یک دادرسی مفصل در خصوص عدم سقوط حق مبنای

اعتراض، صورت گیرد و اگر نتیجه آن دادرسی، اثبات عدم سقوط حق مبنای اعتراض بود، آن وقت اعتراض شخص ثالث به جریان می‌افتد.

این اشکال بر بیان ماده ۵۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۷۹) هم وارد بود؛ چون آن ماده هم اثبات سقوط حق مبنای اعتراض را به‌عنوان مانع اعتراض شخص ثالث، مقرر کرده بود که لازمه آن، انجام یک دادرسی کامل و مفصل در خصوص سقوط حق مبنای اعتراض، پیش از به جریان افتادن اعتراض شخص ثالث بود.

این در حالی است که چه اثبات سقوط حق مبنای اعتراض و چه اثبات عدم سقوط آن، از مسائل تعیین کننده در تعیین تکلیف اعتراض شخص ثالث و از اموری هستند که در دادرسی مربوط به رسیدگی به اعتراض شخص ثالث، باید مورد توجه و بررسی قرار گیرند و بخشی از رسیدگی به اعتراض شخص ثالث را تشکیل می‌دهند، نه اینکه به‌عنوان اموری مقدماتی و برای به جریان انداختن اعتراض شخص ثالث، پیش از به جریان انداختن اعتراض، مورد رسیدگی قرار گیرند. در همین خصوص گفته شده، حکم ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی بی‌فایده است؛ چون اثبات اینکه معترض ثالث، حق داشته یا نه، منوط به پذیرش اعتراض و رسیدگی به آن است و راه دیگری برای اثبات این حق وجود ندارد (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۹۲).

اشکال، زمانی جدی‌تر نمایان می‌شود که توجه کنیم، موضوع اعتراض شخص ثالث، ادعای حقی است که شخص ثالث دارد، حال اگر لازم باشد به‌عنوان شرط به جریان انداختن اعتراض شخص ثالث، به سقوط یا عدم سقوط حق ادعایی رسیدگی شود و تکلیف آن مشخص شود، چنین کاری مستلزم این است که به سقوط یا عدم سقوط حقی رسیدگی شود که اصل وجود حق مورد بررسی واقع نشده و به عبارت دیگر، پیش از اثبات اصل حق، به مسئله بقا یا عدم بقای آن، رسیدگی کرده‌ایم و این معقول و منطقی نیست که بررسی سقوط یا عدم سقوط حق، شرط رسیدگی به اصل وجود حق باشد، بلکه رتبه بررسی سقوط یا عدم سقوط حق، بعد از اثبات اصل وجود حق است.

اعتراض شخص ثالث برای معترض ثالث، مرحله بدوی اقامه دعوا است و مشروط کردن آن به اثبات عدم سقوط حق مبنای اعتراض، مانند این است که همه کسانی که می‌خواهند اقامه دعوا کنند را مکلف کنیم، ابتدا ثابت کنند که مبنای حق ایشان، ساقط نشده تا پس از اثبات عدم سقوط حق، برای تعیین اینکه در اصل حقی داشته‌اند یا نه، به دعوی ایشان رسیدگی شود! این سخن همان طور که در حالت معمول دعاوی، سخنی نامعقول و غیرمنطقی است، در حالت ویژه اقامه دعوا برای شخص ثالث که به‌صورت اعتراض شخص ثالث، انجام می‌شود هم نامعقول و غیرمنطقی است.

با توجه به همین مطالب است که اشکال دیگر قسمت دوم ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی

نمایان می‌شود و آن اینکه وجود حق، شرط پذیرش اعتراض شخص ثالث است و در این خصوص، اجرا یا عدم اجرای حکم مورد اعتراض، تأثیری ندارد و فرقی بین بعد از اجرا و قبل از اجرای حکم نیست (شمس، ۱۳۸۷: ۴۷۵؛ مهاجری، ۱۳۸۹: ۶۳؛ افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۳۱۰ و ۳۱۱؛ زراعت، ۱۳۸۹: ۸۷۹)، بلکه این قاعده عمومی دعاوی است و در همه دعاوی، ذی‌نفع بودن خواهان و وجود حق، شرط پذیرش و موفقیت خواهان در دعوا است (شمس، ۱۳۸۷: ۴۷۵؛ افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۳۱۰؛ کریمی، ۱۳۸۹: ۱۹۱) و اختصاص به اعتراض شخص ثالث ندارد.

با توجه به اشکال‌های متعدد یادشده در خصوص قسمت دوم ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی، لازم است تلاش شود در صورت امکان، معنایی از این قسمت ارائه شود که اشکال‌های یادشده را نداشته باشد یا اشکال‌های آن را کاهش دهد. در این راستا می‌توان بیان قانون‌گذار را حمل بر این معنا کرد که چون با اجرای حکم، نوعاً اشخاص ثالث از وجود دادرسی و رأی، مطلع می‌شوند، طبیعی است که هر فردی که حکم را به ضرر خود احساس کند، ظرف مدت متعارفی به آن اعتراض می‌کند. پس از سپری شدن مدت زمان زیادی از اجرای حکم، چنین تلقی می‌شود که اگر فردی در موضوع حکم، حقی داشته و اعتراض نکرده، از حق خود صرف‌نظر و اعراض کرده است؛ به دلیل اینکه اعراض و ابراء با قصد صاحب حق و اعلام آن با هر وسیله‌ای که دلالت بر آن می‌کند، محقق می‌شود. بر این مبنا، سپری شدن مدت طولانی از اجرای حکم و عدم اعتراض شخص ثالث، می‌تواند نشان‌دهنده قصد شخص ثالث بر اعراض و ابراء و وسیله اعلام آن باشد. حال اگر فردی پس از چنین مدتی اعتراض کند، لازم است خلاف آنچه گفته شد را اثبات کند، یعنی اثبات کند که عدم اعتراض او در مدت طولانی پس از اجرای حکم، نشانه قصد او بر اعراض و ابراء و وسیله اعلام چنین قصدی نیست، به طور مثال ثابت کند که با وجود اجرای حکم، از وجود آن بی‌خبر مانده یا به دلایل موجهی نتوانسته است اعتراض خود را به عمل آورد. طبیعی است که معترض ثالث لازم است در این ادعای خود، صداقت داشته باشد؛ چون افراد تکلیف دارند در تمام مقاطع و مراحل دادرسی و به‌ویژه در اثبات موضوعات، صداقت را رعایت نمایند (محسنی و داوودی، ۱۴۰۰: ۱۹۰).

نتیجه

از آنچه در این مقاله گذشت می‌توان نتیجه گرفت، اگرچه وضعیت مواد قانونی مربوط به اعتراض شخص ثالث به‌گونه‌ای است که موجب دیدگاه‌های متفاوت و متقابل در خصوص قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث و امکان یا عدم امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی شده و تحلیل‌ها و استدلال‌های متقابلی در این زمینه ارائه شده و قابل طرح است، ولی در نهایت، به دلیل سؤال‌ها، اشکالات و مشکلاتی که پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی

ایجاد می‌کند، از جمله اینکه در صورت اعتراض شخص ثالث به رأی در دادگاه بدوی و تجدیدنظر خواهی محکوم علیه از آن، تکلیف رسیدگی به پرونده در دادگاه بدوی و تجدیدنظر چطور خواهد بود و اینکه آیا هم‌زمان امکان اعتراض شخص ثالث به رأی بدوی و ورود او در مرحله تجدیدنظر وجود دارد یا نه؟ و در شرایطی که با امکان ورود شخص ثالث، ضرورتی به پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی، وجود ندارد، ترجیح با عدم پذیرش اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی غیرقطعی و تأیید شرط قطعی بودن رأی مورد اعتراض شخص ثالث است.

در خصوص زمان اقامه اعتراض شخص ثالث نیز به خاطر سؤال‌ها و اشکالات متعددی که نسبت به عبارت ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی قابل طرح است، لازم است این ماده را به گونه‌ای تحلیل و تفسیر کنیم که پاسخی منطقی و قابل قبول به سؤال‌های مربوط داده شود و اشکالات عبارت ماده یاد شده به حداقل برسد. سؤال مهم این بود که چرا قانون‌گذار، اجرای حکم را نقطه عطف در امکان اعتراض شخص ثالث بر رأی قرار داده و اعتراض شخص ثالث پس از اجرای حکم را مشروط به اثبات عدم سقوط حق مبنای اعتراض می‌کند؟ عبارت اثبات عدم سقوط حق در این ماده نیز محل اشکال و انتقاد است. در پاسخ نهایی به سؤال یاد شده و برای رفع اشکال مذکور باید گفت، به موجب این ماده، قانون‌گذار، اجرای حکم را به دلیل ویژگی اطلاع‌رسانی عمومی آن، اماره بر اطلاع اشخاص ثالث قرار داده و سپری شدن مدت طولانی پس از اجرای حکم را هم اماره بر ابراء و اعراض حق شخص ثالث دانسته است، بنابراین اگر پس از مدت طولانی از اجرای حکم، شخص ثالثی بخواهد اعتراض نماید، لازم است خلاف این اماره‌ها را ثابت کند.

منابع

فارسی

- ابهری، حمید (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی (۲)، چاپ اول، بابلسر: دانشگاه مازندران.
- افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: میزان.
- ایرانی ارباطی، بابک (۱۳۸۶)، مجموعه نظرهای مشورتی حقوقی، چاپ سوم، تهران: انتشارات مجد.
- بهرامی، بهرام (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی ۳ و ۴، چاپ یازدهم، تهران: نگاه بینه.
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی (۱۳۹۶)، مجموعه آرای قضایی دادگاههای تجدیدنظر (حقوقی) بهار ۱۳۹۳، چاپ اول، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی (۲)، چاپ اول، تهران: میزان.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- خدابخشی، عبدالله (۱۴۰۰)، «جستاری بر ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی، گریز از اطلاق گرای و رسیدن به انصاف»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۳.
- زراعت، عباس (۱۳۸۹)، محشای قانون آیین دادرسی مدنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی پیشرفته، جلد دوم، چاپ بیستم، تهران: دراک.
- شهیدی، موسی (۱۳۴۰)، موازین قضایی محکمه عالی انتظامی از نظر تخلف اداری، بی جا: ناشر کتابفروشی محمد علی علمی، چاپخانه علمی.
- کشاورز صدر، محمدعلی (بی تا)، تجدید رسیدگی: طرق فوق العاده رسیدگی مدنی اعتراض ثالث بر حکم فرجام اعاده دادرسی اعاده دادرسی کیفری، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- قهرمانی، نصرالله (۱۳۹۳)، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ سوم، تهران: خرسندی.
- کریم زاده، احمد (۱۳۷۸)، نظارت انتظامی در نظام قضایی، جلد دوم، چاپ اول، بی جا: ناشر روزنامه رسمی کشور.
- کریمی، عباس (۱۳۸۹)، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، تهران: مجد.
- متین، احمد (بی تا)، مجموعه رویه قضایی قسمت حقوقی، بی جا: مهر آیین.
- متین دفتری، احمد (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: مجد.
- محسنی، حسن و حسین داوودی (۱۴۰۰)، «اصل منع استناد به عمل خلاف قانون خود در ادعا و دفاع»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۶.
- مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه (۱۳۹۶)، رویه قضایی در ایران در ارتباط با آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: گنج دانش.
- مسیحی، مهرزاد (۱۳۸۷)، قانون آیین دادرسی مدنی در آیین آرای قضایی و نظرات مشورتی، چاپ اول، تهران: خرسندی.
- معاونت آموزش قوه قضائیه (۱۳۸۸)، رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاههای عمومی حقوقی، جلد پنجم، چاپ دوم، تهران: جنگل.

- مهاجری، علی (۱۳۸۹)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد چهارم، چاپ دوم، تهران: فکرسازان.
- مهاجری، علی (۱۳۹۰)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ اول، تهران: فکرسازان.
- میرزایی، علیرضا (۱۳۹۴)، محشی قانون آیین دادرسی مدنی، چاپ نهم، تهران: انتشارات بهنامی.
- مردانی، نادر و محمد جواد بهشتی (۱۳۸۹)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: میزان.
- واحدی، قدرت‌الله (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: میزان.